

**آموزه ۱۵: کبوتر طوق دار**

یکی از آثار ارزشمند نثر فارسی، کلیله و دمنه ابوالمعالی نصر الله منشی است. این اثر دربردارنده دانش و پند و اندرزهایی است که از زبان جانوران بازگو شده است. داستان از زبان دو شغال به نام «کلیله» و «دمنه» نقل می‌گردد. روزبهان ترجمه پهلوی این اثر را به عربی برگرداند و نصر الله منشی متن عربی را به فارسی درآورد.

□ آورده اند که در ناحیت کشمیر مُتَصَدِّی خوش و مرغزاری نَرَه بود که از عکس ریاحین او، پَر زاغ چون دُم طاووس نمودی و در پیش جمال او دِم طاووس به پر زاغ مانستی.

**قلمرو زبانی:** آورده اند: حکایت می‌کنند / ناحیت: ناحیه، سرزمین / ریاحین: گیاهان / کشمیر: ناحیه ای بین هند و پاکستان / جمال: زیبایی / مُتَصَدِّی: شکارگاه / مَرغ: گونه ای گیاه / مرغزار: چمن زار / نَرَه: با صفا، خوش آب و هوا / مانستی: مانند بود / **قلمرو ادبی:** پر زاغ به دُم طاووس و بالعکس: تشبیه / زاغ: نماد زشتی / طاووس: نماد زیبایی / اغراق بازگردانی: حکایت کرده اند که در سرزمین کشمیر شکارگاهی خوش آب و هوا و چمنزاری با صفا بود که از بازتاب گیاهان آن، پر سیاه زاغ مانند دم طاووس زیبا می‌شد و در مقابل زیبایی آن، دم زیبای طاووس مانند پر زاغ، سیاه و کم ارزش به چشم می‌آمد.

**دِرَفْشان لاله در وی، چون چراغی / ولیک از دُود او بر جانش داغی**

**قلمرو زبانی:** دِرَفْشان: درخشان، نورانی / مرجع او: چراغ / مرجع «ش»: در جانش: لاله / داغ: سیاهی درون لاله / **قلمرو ادبی:** چون چراغی: تشبیه / حسن تعلیل: سیاهی درون لاله از دود چراغ بود / داغ: استعاره از سیاهی درون لاله / جان داشتن لاله: جانبخشی بازگردانی: گل لاله در آنجا چون چراغی می‌درخشید؛ اما از دود آن چراغ، درون لاله سیاه شده بود.

**شقایق بر یکی پای ایستاده / چو بر شاخ زمرد جام باده**

**قلمرو زبانی:** شقایق: لاله وحشی / باده: شراب / شاخ: شاخه / شقایق، لاله: دو گونه گل / زُمرد: سنگ قیمتی / باده: شراب / **قلمرو ادبی:** جانبخشی: شقایق ایستاده / چو بر شاخ... تشبیه /

بازگردانی: گل شقایق بر شاخه خود به گونه ای ایستاده بود که گویی جام شراب سرخ بر شاخه ای زمردین رنگ و سبزمقام قرار گرفته است.

□ و در وی شکاری بسیار و اختلاف صیادان آنجا متواتر؛ زاغی در حوالی آن بر درختی بزرگ گشن خانه داشت نشسته بود و چپ و راست می‌نگریست.

**قلمرو زبانی:** اختلاف: رفت و آمد / متواتر: پی در پی / گشن: انبوه /

بازگردانی: در آن چمنزار شکار بسیار بود و شکارچیان پی در پی آمد و شد می‌کردند. زاغی در آن حوالی بر درختی بزرگ و پر شاخ و برگ لانه داشت. نشسته بود و اطراف را نگاه می‌کرد.

□ ناگاه صیادی بدحالِ خَشِن جامه، جالی بر گردن و عصایی در دست، روی بدان درخت نهاد.

**قلمرو زبانی:** بدحال: بدخو / جال: دام و تور / **قلمرو ادبی:** روی نهادن: کنایه از رفتن

بازگردانی: ناگهان شکارچی بدخو با تن پوشی خشن و دامی بر دوش و عصایی در دست به سوی آن درخت روی نهاد.

□ بترسید و با خود گفت: این مرد را کاری افتاد که می‌آید و نتوان دانست که قصد من دارد یا از آن کس دیگر من باری جای نگه دارم و می‌نگرم تا چه کند.



**قلمرو زبانی:** کاری افتاده: کاری دارد / باری: به هر روی / جای نگه دارم: این جا می مانم / بازگردانی: زاغ ترسید و با خود گفت: این مرد کاری دارد که به اینجا می آید و روشن نیست قصد شکار مرا دارد یا دیگری را. در هر حال من در این جا می مانم و می بینم که چه پیش خواهد آمد.

▣ صیاد پیش آمد و جال باز کشید و حبه بینداخت و در کمین بنشست. ساعتی بود؛ قومی کبوتران برسیدند و سر ایشان کبوتری بود که او را مُطَوِّقَه گفتندی و در طاعت و مطوَعَت او روزگار گذاشتندی.

**قلمرو زبانی:** جال: دام / بازکشید: پهن کرد / حبه: دانه / سر: رئیس / طوق: خط دور گردن پرندگان / مطوقه: طوق دار / طاعت، مطوَعَت: فرمانبرداری / گذاشتندی: می گذرانیدند

**بازگردانی:** شکارچی جلوتر آمد، و دام را گستراند، دانه انداخت و پنهان شد، مدتی گذشت. گروهی از کبوتران رسیدند و رئیس آنان کبوتری بود که او را مُطَوِّقَه می گفتند و در فرمان بری او روزگار را سپری می کردند.

▣ چندان که دانه بدیدند، غافل وار فرود آمدند و جمله در دام افتادند و صیاد شادمان گشت و گُرازان به تک ایستاد، تا ایشان را در ضبط آرد.

**قلمرو زبانی:** غافل وار: با حال غفلت، بی خبر / فرودآمدند: پایین آمدند / جمله: همه / گرازان: با ناز راه رونده / تگ: دویدن / ایستاد: شروع کرد / در ضبط آوردن: گرفتن / مرجع «ایشان»: کبوتران

**بازگردانی:** همین که دانه را دیدند بی خبر پایین آمدند و همه در دام افتادند و صیاد خوشحال شد و با ناز و شادی شروع به دویدن کرد تا آنها را گرفتار کند.

▣ و کبوتران اضطرابی می کردند و هر یک خود را می کوشید.

**قلمرو زبانی:** اضطراب: پریشانی و آشفتگی / را: به معنای «برای»

**بازگردانی:** کبوتران بی قراری می کردند و هر یک برای رهایی خودش کوشش می کرد.

▣ مُطَوِّقَه گفت: جای مجادله نیست؛ چنان باید که همگان استخلاص یاران را مهم تر از تَخْلَصِ خود شناسند و حالی صواب آن باشد که جمله به طریق تعاون قوتی کنید تا دام از جای برگیریم که رهایش ما در آن است.

**قلمرو زبانی:** مجادله: جدال و ستیزه / همگان: همه، جمع همگن / استخلاص: رهایی جُستن، رهایی دادن / تخلص: رهایی / صواب: صلاح و درست / به طریق: از راه / تعاون: همیاری / قوت: نیرو / رهایش: آزادی، نجات

**بازگردانی:** مُطَوِّقَه گفت: جای بحث و جدال نیست باید به گونه ای کار کنید که همگان رها کردن یاران را مهم تر از آزادی خود بدانند و اکنون درست آن است که همه از راه همیاری نیرویی به کار ببرید تا دام را از جا برداریم؛ زیرا رهایی ما در این کار است.

▣ کبوتران فرمان وی بکردند و دام برکنند و سر خویش گرفت و صیاد در پی ایشان ایستاد، بر آن امید که آخر درمانند و بیفتند.

**قلمرو زبانی:** فرمان کردن: فرمان بردن / برکندن: بلند کردن شناسه مفرد برای نهاد جمع / در پی: دنبال / ایستاد: تقریباً به معنی مباردت ورزیدن، اقدام کردن / آخر: سرانجام / درمانند: درمانده شوند / **قلمرو ادبی:** سر خویش گرفتن: کنایه از دنبال کار خود رفتن / **بازگردانی:** کبوتران فرمان او را پذیرفتند و دام را برداشتند و راه خود را پیش گرفتند و رفتند و صیاد به دنبال ایشان می رفت و می نگریست به امید آنکه سرانجام خسته شوند و بیفتند.

▣ و زاغ با خود اندیشید که بر اثر ایشان بروم و معلوم گردانم فرجام کار ایشان چه باشد. که من از مثل این واقعه ایمن نتوانم بود. و از تجارب برای دفع حوادث سلاح توان ساخت.

**قلمرو زبانی:** بر اثر: به دنبال / فرجام: پایان / واقعه: پیشامد / ایمن: ممال امن، در امان / تجارب: ج تجربه / دفع: راندن / حوادث:

پیشامدهای ناگوار / تشبیه پنهان: تجارب مانند سلاحی است برای دفع ناگواریها



**بازگردانی:** و زاغ با خود فکر کرد که به دنبال ایشان بروم و روشن کنم که پایان کار آنها چه می شود؛ زیرا من از مانند این حادثه در امان نیستم و از تجربه‌ها برای دور کردن پیشامدهای بد می توان سلاح‌ها درست کرد.

☑ **و مُطَوِّقَه چون بید که صیاد در قفای ایشان است، یاران را گفت: « این ستیزوی در کار ما به جد است و تا از چشم او ناپیدا نشویم دل از ما برنگیرد.**

**قلمرو زبانی:** قفا: پشت، پشت گردن / ستیزه روی: گستاخ، پر رو / به جد: جدی / ناپیدا: ناپدید / **قلمرو ادبی:** چشم: مجاز از نگاه / از کسی دل برگرفتن: کنایه از دل کندن، قطع علاقه کردن  
**بازگردانی:** و مُطَوِّقَه چون دید که شکارگر به دنبال ایشان است، به دوستان گفت: این فرد گستاخ در گرفتار کردن ما جدی است و تا از چشم او پنهان نشویم، دست از سر ما بر نخواهد داشت.

☑ **طریق آن است که سوی آبادانی‌ها و درختستان‌ها رویم تا نظر او از ما منقطع گردد. نومید و خایب بازگرد**

**قلمرو زبانی:** طریق: راه کار / اشارت: دستور / درختستان: باغ / منقطع: بریده، قطع شده / خایب: نا امید / **بازگردانی:** راه کار آن است که به سوی آبادی‌ها و باغ‌ها برویم تا چشم او ما را نبیند و ناامید و دل شکسته برگردد؛  
☑ **که در این نزدیکی موشی است از دوستان من! او را بگویم تا این بندها را ببرد. کبوتران اشارت او را امام ساختند و راه بتافتند و صیاد بازگشت.**

**قلمرو زبانی:** بند: ریسمان / امام: راهنما و الگو / راه بتافتند: راه را کج کردند

**بازگردانی:** زیرا که در این نزدیکی موشی است که با من دوستی دارد. به او می گویم تا این بندها را ببرد. کبوتران دستور او را راهنمای خود گرفتند و راه کج کردند و شکارگر برگشت.

☑ **مُطَوِّقَه به مسکن موش رسید. کبوتران را فرمود که: «فرود آید». فرمان او نگاه داشتند و جمله بنشستند؛**

**قلمرو زبانی:** مسکن: خانه / فرمان نگاه داشتن: فرمان بردن / جمله: همگی /

**بازگردانی:** به خانه موش رسید. به کبوتران دستور داد که: «فرود بیایید». فرمان او را پذیرفتند و همه فرود آمدند.

☑ **و آن موش را زیرا نام بود، با دَهای تمام و خرد بسیار؛ گرم و سرد روزگار دیده و خیر و شرِّ احوال مشاهده کرده؛ و در آن مواضع از جهت گریزگاه روز حادثه صد سوراخ ساخته و هر یک را در دیگری راه گشاده و تیمار آن را فراخور حکمت و بر حَسَبِ مصلحت بداشته.**

**قلمرو زبانی:** دَها: زیرکی و هوش / خرد: عقل / مشاهده: مشاهده / مواضع: جای‌ها / از جهت: برای / گریزگاه: جای گریز /

تیمار: مواظبت / فراخور: شایسته / حکمت: دانش / بر حسب: مطابق **قلمرو ادبی:** گرم و سرد ...: کنایه از جهان دیده و با تجربه / گرم، سرد: تضاد / خیر، شر: تضاد / دیدن گرم و سرد: حس آمیزی

**بازگردانی:** و آن موش نامش زیرا بود. با خرد و هوش بسیار و خوب و بد روزگار را دیده نیکی‌ها و زشتی‌ها را مشاهده کرده؛ و در آن جای‌ها برای فرار در روز حوادث، صد سوراخ و لانه ساخته بود و هر یک از سوراخ‌ها را به دیگری راه داده و مناسب دانش و مطابق مصلحت از آن سوراخ‌ها مواظبت می کرد،

☑ **مُطَوِّقَه آواز داد که: « بیرون آی ». زیرا پرسید که: « کیست؟ » نام بگفت؛ بشناخت و به تعجیل بیرون آمد.**

**قلمرو زبانی:** آواز داد: فریاد زد / تعجیل: شتاب (هم آوا: تأجیل: مهلت دادن) /

**بازگردانی:** مُطَوِّقَه صدا زد: «بیرون بیا». زیرا پرسید که کیست؟ مُطَوِّقَه نامش را گفت: زیرا شناخت و با شتاب بیرون آمد.

☑ **چون او را در بند بلا بسته دیده، زه آب دیدگان بگشاد و بر رخسار، جوی‌ها براند و گفت: ای دوست عزیز و رفیق، تو را در این که افگند؟**



**قلمرو زبانی:** زه آب: چشمه / دیده: چشم / **قلمرو ادبی:** بند بلا: اضافه تشبیهی / زه آب دیده: اضافه تشبیهی / جوی:

استعاره از اشک / بر رخسار جوی‌ها ...: اغراق

**بازگردانی:** وقتی او را گرفتار بلا دید، اشک از چشمانش روان کرد و بر چهره اش ریخت و گفت: «ای دوست عزیز و یار همراه، چه کسی تو را در این رنج گرفتار کرد؟»

☐ **جواب داد که:** «مرا قضای آسمانی در این ورطه کشید».

**قلمرو زبانی:** قضا: سرنوشت / ورطه: جای هلاکت / **قلمرو ادبی:** استعاره

**بازگردانی:** جواب داد که سرنوشت آسمانی مرا در این جای نابودی افکند.

☐ **موش این بشنود و زود در بریدن بندها ایستاد که مُطَوَّقه بدان بسته بود.**

**قلمرو زبانی:** بشنود: شنید (بن ماضی: شنید، بن مضارع: شنو) ، ایستاد: تقریباً به معنی مبادرت ورزیدن، اقدام کردن (بن ماضی:

ایستاد، بن مضارع: ایست)

**بازگردانی:** موش شنید و سریع شروع کرد به بریدن بندهایی که مُطَوَّقه به آن بسته بود.

☐ **گفت:** «ای دوست، ابتدا از بریدن بند اصحاب اولی تر». **گفت:** این حدیث را مکرر می‌کنی؛ مگر تو را به نفس خویش حاجت

نمی‌باشد و آن را بر خود حقی نمی‌شناسی!

**قلمرو زبانی:** اصحاب: یاران / اولی تر: سزاوارتر / حدیث: سخن / مکرر کردن: تکرار کردن /

**بازگردانی:** مُطَوَّقه گفت: «اول بند دوستانم را باز کن». موش گفت: این حرف را پیوسته تکرار می‌کنی؛ مگر تو به وجود خودت نیاز

نداری و وجود تو بر تو حقی ندارد؟

☐ **گفت:** مرا بدین ملامت نباید کرد که من ریاست این کبوتران تکفل کرده‌ام، و ایشان را از آن روی بر من حقی واجب شده است.

**قلمرو زبانی:** ملامت: سرزنش / ریاست: رهبری / تکفل کردن: به گردن گرفتن

**بازگردانی:** من به این خاطر سرزنش نکن؛ زیرا من رهبری این کبوتران را به گردن گرفته‌ام و ایشان به همین خاطر حقی بر گردن

من است.

☐ **و چون ایشان حقوق مرا به طاعت و مناصحت بگزاردند و به معونت و مظاهرت ایشان از دست صیاد بجستم، مرا نیز از عهده**

**لوازم ریاست بیرون باید آمد و مواجب سیادت را به ادا رسانید.**

**قلمرو زبانی:** گزاردن: انجام دادن (بن ماضی: گزارد، بن مضارع: گزار) / معونت: کمک / مظاهرت: پشتیبانی، یاری کردن / بجستم:

نجات یافتم (بن ماضی: جست، بن مضارع: جه) // مواجب: جمع موجب، وظایف / سیادت: رهبری

**بازگردانی:** چون آنها حق مرا با فرمانبرداری و پند و اندرز پذیری به جا آوردند و با یاری و پشت گرمی آنان از دست صیاد نجات یافتم،

من نیز باید از عهده کارهای رهبری برآیم و وظایف سروری خود را به انجام رسانم.

☐ **و من می‌ترسم که اگر از گشادان عقده‌های من آغاز کنی ملول شوی و بعضی از ایشان در بند بمانند و چون من بسته باشند - اگر**

**چه ملالت به کمال رسیده باشد - اهمال جانب من جایز نشمرد.**

**قلمرو زبانی:** عقده: گره / ملول: سست و ناتوان، آزرده / ملالت: خسته / اهمال: سستی /

**بازگردانی:** و می‌ترسم اگر اول گره‌های مرا باز کنی خسته شوی و برخی از کبوتران گرفتار بمانند. تا من بسته باشم هر چند که

خسته شده باشی سستی در حق مرا درست نمی‌دانی و دلت به آن خرسند نمی‌شود.

☐ **و از ضمیر بدان رخصت نیابی و نیز در هنگام بلا شرکت بوده است، در وقت فراق موافقت اولی تر و طاعنان مجال وقیعت یابند.**

**قلمرو زبانی:** ضمیر: درون / رخصت: اجازه / بلا: گرفتاری / فراق: آسایش / موافقت: همکاری / طاعن: سرزنشگر / مجال: فرصت

/ وقیعت: بدگویی / **قلمرو ادبی:** بلا، فراق: تضاد



**بازگردانی:** و همچنین در وقت بلا و گرفتاری با هم بوده ایم در وقت آسایش همراهی بهتر است و گرنه سرزنش کنندگان فرصت بدگویی پیدا می کنند.

☐ **موش گفت:** «عادت اهل مکرمت این است و عقیدت ارباب مودت بدین خصلت پسندیده و سیرت ستوده در موالات تو صافی تر گردد و ثقت دوستان به کرم عهد تو بیفزاید»

**قلمرو زبانی:** اهل مکرمت: جوانمردان / موالات: دوستی / ارباب مودت: دوستان / ثقت: اعتماد / خصلت: خو / مطلق: رها / کرم عهد: خوش پیمانی / صافی: پاک

**بازگردانی:** موش گفت: «روش جوانمردان همین است و نظر دوستان با این خلق و خوی پسندیده و باطن پاک (تو) در دوستی تو پاک تر می شود. و اعتماد دوستان به بزرگواری و پیماننداری تو بیشتر می گردد.

☐ **و آن گاه به جد و رغبت بندهای ایشان تمام برید و مُطَوَّقه و یارانش مطلق و ایمن بازگشتند.**

**قلمرو زبانی:** جدّ: / رغبت: میل / مطلق: رها، آزاد / ایمن: ممال امان، در امنیت /

**بازگردانی:** و آن وقت با جدّیت و میل فراوان بند ایشان را برید و مُطَوَّقه و دوستانش رها و آسوده بازگشتند.

کلیده و دمنه ، ترجمه ابوالمعالی نصرالله منشی

## کارگاه متن پژوهی

### ☐ قلمرو زبانی

۱- درباره کاربرد و معنای فعل «ایستاد» در جمله های زیر توضیح دهید.

گرازان به تگ ایستاد. (= آغازید) / صیاد در پی ایشان ایستاد. (= در اینجا تقریباً به معنی مبارزت ورزیدن، اقدام کردن)

۲- چهار واژه مهمّ املائی از متن درس بیابید و معادل معنایی آنها را بنویسید. - معونت؛ مظاهرت؛ سیادت؛ استخلاص.

۳- در زبان معیار، حذف شناسه فعل ممکن نیست. در گذشته، گاه، در یک جمله، شناسه به قرینه فعل قبلی حذف می شد.

نمونه: شیران غزیدند و به اتفاق، آهو را از دام رهانید.

در جمله بالا فعل «رهانید» به جای «رهانیدند» آمده است.

حال از متن درس نمونه ای دیگر برای حذف شناسه بیابید و بنویسید.

☐ کیوتران فرمان وی بکردند و دام برکنند و سر خویش گرفت. (گرفتند)

### ☐ قلمرو ادبی

۱- تشبیهات را در بیت های زیر بیابید و در هر مورد مشبّه و مشبّه به را مشخص کنید.

درفشان لاله در وی، چون چراغی / ولیک از دود او بر جانش داغی

مشبه: لاله؛ مشبه به: چراغ / مشبه: داغ لاله؛ مشبه به: دود

شقایق بر یکی پای ایستاده / چو بر شاخ زمرد، جام باده

مشبه: شقایق بر یکی پای ایستاده؛ مشبه به: جام باده بر شاخ زمرد

۲- در عبارت زیر استعاره را بیابید.

چون او را در بند بلا بسته دید، زه آب دیدگان بگشاد و بر رخسار، جوی ها براند.

جوی: استعاره از اشک

۳- از متن درس، کنایه های معادل مفاهیم زیر را بیابید.

انسان با تجرب: سرد و گرم روزگار دیده / ناامید شدن: خایب

**📌 قلمرو فکری**

۱- معنی و مفهوم عبارت زیر را به نثر روان بنویسید.

📌 در وقت فراغ موافقت اولی تر، و الا طاعنان مجال و قیعت یابند.

در وقت آسایش همراهی بهتر است و گرنه سرزنش کنندگان فرصت بدگویی پیدا می کنند.

۲- مفهوم قسمت های مشخص شده را بنویسید.

الف) مرا نیز از عهده لوازم ریاست بیرون باید آمد و موجب سیادت را به ادا رسانید . / = حق رهبری را باید به انجام رسانم.

ب) مگر تو را به نفس خویش حاجت نمی باشد و آن را بر خود حقی نمی شناسی؟ / = مگر تو در فکر حفظ جاننت نیستی؟

۳- هریک از بیت های زیر، با کدام قسمت درس ارتباط مفهومی دارد؟

مرّوت نبینم رهایی ز بند / به تنها و یارانم اندر کمند (سعدی) = و من می ترسم که اگر از گشادن عقده های من آغاز کنی ملول شوی و بعضی از ایشان در بند بمانند

دوستان را به گاه سود و زیان / بتوان دید و آزمود توان (سنایی) = در وقت فراغ موافقت اولی تر، و الا طاعنان مجال و قیعت یابند.

۴- دو شخصیت زیر را بر مبنای این داستان تمثیلی، تحلیل نمایید و ویژگی های شاخص آنها را بنویسید.

زاغ: کسی که بردبار و شکیباست و در پی به دست آوردن تجربه است.

مطوّقه: رهبری که احساس مسئولیت می کند و در اندیشه زیردستان خود است و دوستان دانا و کارآموده دارد.

**گنج حکمت: مهمان ناخوانده**

📌 آورده اند که وقتی مردی به مهمانی سلیمان دارانی رفت. سلیمان آنچه داشت از نان خشک و نمک در پیش او نهاد و بر سبیل اعتذار این بر زبان راند:

**قلمرو زبانی:** آورده اند: حکایت کرده اند / بر سبیل: / اعتذار: عذرخواهی، پوزش خواهی /

**گفتم که چو ناگه آمدی، عیب مگیر / چشم تر و نان خشک و روی تازه**

**قلمرو زبانی:** ناگه: ناگهان، سرزده / **قلمرو ادبی:** روی تازه: کنایه از مهمان نوازی و گشاده رویی / تر، خشک: تضاد

**بازگردانی:** گفتم اگر ناگهان و سرزده آمدی، عیب از من مگیر که نتوانستم از تو خوب پذیرایی کنم. چشم اشک آلود و نان خشک دارم و خوشرویم.

📌 مهمان چون نان بدید، گفت کاشکی با این نان، پاره ای پنیر بودی. سلیمان برخاست و به بازار رفت و ردا به گرو کرد و پنیر خرید و پیش مهمان آورد. مهمان چون نان بخورد، گفت الحمدالله که خداوند، عزّ و جلّ، ما را بر آنچه قسمت کرده است، قناعت داده و خرسند گردانیده است. سلیمان گفت اگر به داده خدا قانع بودی و خرسند نمودی، رداي من به بازار به گرو نرفتی.

**قلمرو زبانی:** بدید: دید(ماضی ساده) / پاره: مقدار / بودی: می بود / برخاست: بلند شد (بن ماضی: برخاست، بن مضارع: برخیز) / ردا: / به گرو کردن: / عزّ و جلّ: / قسمت: / خرسند: / به گرو رفت: / **قلمرو ادبی:**

**جوامع الحکایات و لوامع الزّوایات، محمّد عوفی**